

## هنگامه ها در رفع نقیصه ها

### پانزدهمین هنگامه

امیرفیض حقوقدان

در بهمن ماه سال ۱۳۶۱ پاتریک واژمن مقاله نویسی مشهور روزنامه فیگارو و سردبیر نشریه سیاسی پونتیک انترناسیونال، افتخاریافت که از نقطه نظرهای شهریار ایران در رابطه بامسائل ایران و جهان آگاه شود، متن مصاحبه بانضمام پژوهشی در بیانات پادشاهمان بلحاظ عنایت کامل ایران یاران تقدیم میگردد >

(از سنگر ۱۲ بهمن ۱۳۶۱ شماره ۴۶۱)

### حاشیه مهم

استحضاراً این توجه مهم، کلید این هنگامه است که آقای دکتر امینی در بهمن ماه سال ۱۳۶۰ درست یکسال قبل از مصاحبه روزنامه فیگارو با اعلیحضرت با همان روزنامه فیگارو مصاحبه ای داشتند که در آن مصاحبه برای اولین مرتبه از شهریار ایران با عنوان <رضاپهلوی> خواستند که به جبهه نجات به پیوندند، متن عبارت ایشان چنین است:

> هنوز آقای بنی صدر و شاپور بختیار و رضاپهلوی اعلام همبستگی به جبهه نجات ننموده اند امیدوارم که این دونفر آخربه جبهه به پیوندند <

به اعتبار همین مصاحبه و مطالب مطروحه در آن بود که آقای علیرضا نوری زاده در ایران و جهان شماره ۷۸ (نشریه جبهه نجات امینی) نوشت:

«رضا که ساکن قاهره بود، این روزها بین سوئیس و مغرب و فرانسه درآمد و رفت است، رضاپهلوی اخیراً به توصیه آقای دکتر امینی گردن نهاده است. دکتر امینی به رضاپهلوی پیام داده است، بهبتر است اوجانب هیچ گروهی را نگیرد و بجای شاه خواندن خود نقشی بیش از یک مخالف رژیم را برای خود قائل نشود و بنام رضاشاه دوم اعلامیه ای صادر نکند و سخنی نگوید» (پایان حاشیه)

### ادامه مطلب

ترتیب دادن مصاحبه اعلیحضرت با روزنامه فیگارو، یعنی همان روزنامه ای که **آقای علی امینی حکم انزوای سیاسی اعلیحضرت را اعلام کرد** آنهم درست یکسال بعد، یک امر اتفاقی و معمولی نبود. اعلیحضرت در مصاحبه مزبور دقیقاً به اظهارات امینی خاصه در نفی موقعیت ورهبری اعلیحضرت پاسخ کوبنده ای داده اند به ملاحظه نتیجه ای که از آن مقصود است باتفاق آنرا به آزمایشگاه فکری خود میکشیم.

### به پاسخ اعلیحضرت به امینی رجوع میکنیم

«امروز رهبران ایرانی زیادی در تبعید هستند که هر یک ادعا میکنند کلیدهای آینده در دست آنهاست هر یک از این افراد در حقیقت به گونه ای به پایگاه ملی تکیه میکنند ولی من فکر میکنم تنها سطلت میتواند برآید آنان باشد و همزیستی

**اعتقاداتشان رامکن سازد . بهرحال همه این مخلفان در رژیم مشروطه جایی خواهند داشت و هرروز شمارتازه ای به اعتقاد سلطنت که من نماینده آن هستم میگردند.**

اگر مدتی چنین دراز سکوت کردم دقیقاً بخاطر این بود که این افراد بتوانند آزادانه، اعتقادات خود را بیان کنند و میزان محبوبیت خود را نزد ملت ایران بیازمایند. **امروز به وضوح مطوم شده که ملت ایران نیازمند یک ناجی است که کاملاً به او اعتماد داشته باشد، یک ناجی واقعی که وسوسه آنرا نداشته باشد که پس از بدست گرفتن قدرت بگوید «حالا که هستم دیگر نمیروم» این چیزی است که البته در مورد یک پادشاه صدق نمیکنند.**

**برای اینکه وضع موجود دگرگون شود باید میان خواستهای ملت و حرکت ارتش همزمانی و هماهنگی وجود داشته باشد و این همزمانی و هماهنگی فقط میتواند زیر چتر سیاسی که من نماینده آن هستم بوجود آید»**

پاسخ اعلیحضرت به اظهارات امینی مبنی بر آنکه از هویت نهادی خود استفاده نکنند و دخالت در کار مبارزه نمایند و اعلامیه و بیاناتی ندهند، در تفسیر، چنین است:

۱. پادشاه به آقای امینی پاسخ میدهند که شما دعوی میکنید که کلید نجات ایران را در دست دارید و باتشکیل جبهه نجات میتوانید ایران را نجات دهید ولی این ادعا از صورت حرف خارج نیست و این ادعا برابر همان حرفهائی است که دیگران در مدت اسارت ایران میزنند.
۲. پادشاه به علی امینی میفرمایند؛ شما خیال میکنید که به پایگاه ملی متکی هستید و میتوانید با استفاده از آن پایگاه، همزیستی اعتقادات مختلف رامکن سازید و وحدت گراشوید، ولی فکدرستی نمیکند و نه شما و نه هیچکس قادر نیست که همزیستی را بوجود آورد مگر سلطنت.
۳. شهیرایران میفرمایند؛ اگر یکسال در پاسخ به دعوت شما سکوت کرده ام و حقارتها و توهین های شما و یارانتان را تحمل کرده ام بدین سبب بوده که اولاً منافع کشور و ملت در میان بوده، نه منافع شخصی و ثانیاً بشما فرصت دهم که خودتان تشخیص دهید که نزد ملت ایران فاقد کوچکترین محبوبیت هستید.
۴. شاه پاسخ میفرمایند؛ جبهه نجات ناجی نیست، ناجی شخص پادشاه است و صریح و روشن میفرمایند که افراد باید به ناجی خود به پیوندند نه، ناجی به جبهه نجات.
۵. شهیرایران با استفاده از واژه «فقط» به امینی میگوید اتلاف وقت نکنید، مردم را سرگردان نسازید، وحدت نیروها را از هم نپاشید، راه نجات ایران، پیوندهمه نیروها و افراد به قانون اساسی مشروطه و رژیم پادشاهی مشروطه است که من یعنی **اعلیحضرت رضایپهلوی** پرچمدار و نماینده آن هستم.

مشروح پژوهش مصاحبه اعلیحضرت، بافیگارو در ۲۰ صفحه در سنرگ ۱۲ فرورین سال ۱۳۶۱ قابل مطالعه است.

### نتیجه و دستاورد این هنگامه

مصاحبه اعلیحضرت بافیگارو و بیاناتشان در رابطه با رد ادعا و حکم آقای امینی که منطبق با نظر و خواست بختیار بود ثابت میکند که اعلیحضرت نسبت به سوگند سلطنت، وفادار و در حفظ موقعیتی که قانون اساسی و سنت و فرهنگ ایرانی محول ایشان کرده است راسخ و مقاوم بوده اند، بیانات اعلیحضرت در مصاحبه بافیگارو، خاصه بخشی که این تحریریه آن استناد کرد دلیل قاطعی است که اعلیحضرت با قصد و اراده کامل تصدی سلطنت را قبول و خود را متعهد به ایفای وظایف آن میدانسته اند، ولی در طول زمان اگر از مقاومت اعلیحضرت کم کم کاسته شده نباید فراموش کنیم که آنچه امینی میگفت، **خواست قدرتی بیگانه بود که امینی نماینده آن میبود** و آن قدرت هم پشتکار و هم عوامل بسیاری داشت که یکی از آنها علی امینی بود و طرف مقاومت، یعنی اعلیحضرت جوانی بودند تنهای تنها.

آن جوان تنها، با آن جو تبلیغات جهانی و موقعیت خاص، چه میتوانست بکند جز استفاده از مردان و سیاستمداران ایام سلطنت پدرش؟

امینی نخست وزیرشاهنشاه ایران بود که نسل و باتجربه، پرنام و پرمایه، درارتباط باکشوربیگانه، مبادی اداب و یارفتار مهربانه، به پادشاه جوان باهوش، ولی کم تجربه، راه کاروانجام تکلیف را تعلیم میدهد به تعلیمات او نگاه کنیم:

- از هویت نهادی سلطنت استفاده نکن
- یک فرد عادی باش
- رژیم آینده ایران از طریق همه پرسی باید تعیین شود
- مبارزه برای نجات ایران نیازی به حمایت خارجی دارد
- اول باید وطنی باشد تا بفکر نظامش بود (مثال خانه موقت دربیانات اعلیحضرت)
- شورائی از همه مخالفان باهرفکرو عقیده ای باید تشکیل گردد

(تمام تعلیمات بالا در منشور جبهه نجات ومصاحبه های امینی ضبط است)

تمام موضوعات بالا که مانند یک بختک به روی مبارزه اعلیحضرت افتاده و مانع یک حرکت اصولی شده است دست پخت طرح هنری برشت آمریکائی است که علی امینی در لباس خیرخواهی آنها راچنان به مبارزه اعلیحضرت تحمیل کرد که سی سال است امکان رهاشدن آنرا به اعلیحضرت نداده است و در کمترسخنی از اعلیحضرت ممکن است که تمسک به آن بختک ها قافیه بیانات ایشان نباشد.

آقای هوشنگ نهادی وزیرشاهنشاه ایران. رئیس دفتر اعلیحضرت فرح پهلوی، نزدیک ترین شخصیت سیاسی و باصلاح خیرخواه، اولین کسی بود که مسئله بی تفاوتی بین رژیم سلطنتی و جمهوری را در تاریخ بهمن ماه سال ۱۳۶۰ در مصاحبه با بی - بی - سی مطرح کرد وچنان به شهریار جوان این حرف بی پایه ولی حسابشده رالقاء نمود که مانند یک آیه نازله به باور پادشاه جوان نشست که باهر منطق واستدلالی، تزلزلی در آن بوجود نیامد. آیا هوشنگ نهادی نمیدانست که سلطنت چیست و جمهوری کدام است؟ البته که میدانست ولی برای جلوگیری از ایفای وظائف ورسالت شهریار جوان انداختن این بختک ها هم لازم وهم دستور بود.<sup>۱</sup>

**حاشیه -** فراموش نفرمائید که نهادی بود که از طرف آمریکائی ها مامور شد و به مکزیکی رفت و طرح هنری برشت دائر به عدم قبول تداوم سلطنت در قانون اساسی ایران رابه شاهنشاه ایران ابلاغ کرد (پایان حاشیه)

داریوش همایون وزیر اطلاعات شاهنشاه ایران در جایگاه مشاورت شهریار ایران که خود از رابطن مورد اعتماد آمریکا بود قرار گرفت و قانون اساسی مشروطیت را بطل ساخت.

منوچهر گنجی وزیر دولت شاهنشاهی ایران در معیت تیمرمن آمریکائی امضای شهریار ایران را پای ورقه خودمختاری کردها گذاشت.

ارتشبد اویسی و ارتشبد آریانا و سرتیپ معین زاده که سوگند وفاداری به ارتش و قانون اساسی وشاه داشتند به منشور جبهه نجات یعنی تبدیل شاه بیک فرد عادی و پایان مشروعیت وحقانیت سلطنت اعلامیه تانید دادند.

بایک مثال تطبیقی پیش برویم بهتر است؛

فرزندی پدرش فوت میکند، آن فرزند متصدی امور پدر میگردد، جوان است تجربه کاری لازم راندارد عاقل وفهمیده است نمیخواهد بدون راهنما اقدام کند اقتضای عقل، اورا هدایت میکند که از دوستان وشخصیت های مورد وثوق پدرش کسب راهنمایی کند وباز همان اقتضای عقل به او میگوید که تدابیر ونصایح آن شخصیت ها که بیشتر از هر کس مدیون سلطنت

<sup>۱</sup> - چنانچه شهریار جوان از وجود فرهیختگان و پختگان سیاسی که بسیاری از آنان هنوز هم زنده و در تفکر های ملی میهنی خود همچنان استوار و مستعد هستند، بهره می جست هرگز «تنها» نبود. تنهایی مشاورت بیگانه را تحمیل می کند. کسانی که امروز مورد مشورت رضا شاه دوم قرار میگیرند «زبان گویای» بیگانه ها هستند. ح-ک

هستند، چراغ هدایت توست، حال اگر آن مشاورین و خدمتگزان پدر، فرزند رابه بیراه بردند و سرمایه و اعتبار فرزند بباد رفت میتوان به آن جوان ۲۰ ساله گفت چرا مثلا از فلان شخص که آشنا و اعتماد او پدرش نبوده استفاده نکرده است؟

حشاه جوان به هریک از امیران پدرش نگاه میکند، تو خالی و بی وفاست، به نخست وزیر پدرش نگاه میکند، لگد انداز و دوروست، به روشنفکرش نگاه میکند، پرمدعا و هالوست، به آدم معمولی نگاه میکند، زیاده خواه و زالوست، به اطرفیانش نگاه میکند فرصت طلب و کناره جوست، بهرکشوردوست پدرش نگاه میکند، متجاوز و عدوست ( از سنگر اول فرورین ۱۳۶۱)<sup>۲</sup>

شه خواب و وطن خراب و دشمن پس و پیش      پیداست کزین میان چه برخواهد خواست

(پایان پانزدهمین هنگامه – به امید ادامه آن)

<sup>۲</sup> - البته هنوز خیرخواهان و وفاداران به اندازه کافی دلسوزان فرهیخته هستند و یکی همین سنگر و صاحب سنگر است که سنگر را هنوز هم با تمام، ضعف جسمانی، با تمام بی مهری ها، همچنان استوار و دلسوز را ترک نکرده است... عمرش دراز باد. -ح-ک